مشاهیر مردمان مغرب و مشرق (کارل مارکس)

آنان دادند بر ضدّ مدارس جدیده و تأسیسات ترقّی،بر ضدّ آثار تمدّن‏ بر ضدّ پیروان مذاهب دیگر از ایرانیان شمشیر عاجز کش تکفیر را استعمال‏ میکنند و مقلّد آن آخوند تبریزی هستند که گفت ما با روسها کاری نداریم‏ که از ولایات خود بیرون کنیم بلکه اگر میخواهیم صاحب شریعت از ما راضی شود اوّل باید بر ضدّ این زلفهای روسی(مقصود موی سر فرنگی‏ مآبها است)بجنگیم.

بلی قبول داریم که اصفهان خربزه و به گز و خیلی چیزهای‏ دیگر لذیذ و بامزه دارد ولی باید اقرار کنیم که که این شهر عزیز ما (که وطن کاوه است)خیلی چیزهای بیمزه هم از حنظل جهل و ثمرات‏ تعصّب دارد.اخیرا یکی از این عجائب پایتخت صفویّه در جرائد ایران‏ بنظر رسید و آن‏چنانست که یک تیاتری در اصفهان برپا شده بود و جمعی از محترمین شهر باخانوادهء خودشان بدانجا حاضر شده‏اند فردای آنروز بعضی آخوندهای جاهل خبر شده و غوغائی برپا کرده‏ حکم قتل اشخاصیرا که باخانوادهء خود تیاتر رفته بودند داده‏ و خون آنها را مباح شمرده‏اند.مردم عامّه هم‏که گوش بزنگ خروج‏ دجّال و اجتماع و ازدحام بودند بسر آن اشخاص کم عقلی که در پهلوی‏ چاه و دجّال خواسته‏اند تیاتر که از آثار تمدّن پاریس و لندن است دائر بکنند ریخته و قصد اجرای حکم آیات اللّه فی الارضین محلاّت جوباره و میدان کهنه را کرده‏اند.اگرچه ترویج رسوم تمدّن اطراف برج ایفل در پای منارجنبان کار آسانی نیست لکن اگر منورّین اصفهان سعی جدّی نکنند که‏ همشهریان خود را از تاثیر ضدّ تغییریکه در آب و هوای آنجا است بیرون بیاورند مشغول ذمّه و متحمّل و زر و بال برای تاریکی و کثافت و خرابی«نصف‏ جهان»خواهند بود.پس بهتر است که پول و همّت مصروف برای‏ تیاتر را برای مدارس و تعلیم و تربیت صرف کنند که علاج اساسی و دوای قلع مادّهء جهالت است و فقط بهمین واسطه ساحل شمالی زاینده‏ رود1هم در تمدّن بپایهء ساحل جنوبی آن‏2تواند رسید.

مشاهیر مردمان‏ مغرب و مشرق‏ کارل مارکس‏1

کارل مارکس مؤسّس طریقهء علمی سوسیالیسم است یعنی او اوّل کسی‏ است که علما باادّله و براهین و از روی استدلالات تاریخی و علمی در صدد برآمد که حقّانیت مسلک سوسیالیسم را ثابت کند و در حقیقت میتوان او را پیغمبر سوسیالیسم گفت.معلوم است قبل از مارکس نیز این طریقه وجود داشت و طرفدارانی هم داشت ولی هرچه در آن خصوص گفته و نوشته‏ بودند اغلب ناشی از حسیّات شخصی بود.مثلا وقتیکه یک نویسنده‏ای‏ ملتفت فقر وفاقهء عمله و کارگران میشد و میدید که پولدارها چطور این‏ کارگران را بکار انداخته و از نتیجهء زحمت آنها ثروتهای هنگفت بدست‏ میآورند در صورتیکه خود کارگران که در حقیقت موجد آن ثروت بودند عموما بمسرت زندگانی مینمودند نویسندهء مزبور از ملاحظهء این اوضاع‏ (1)یعنی شهر اصفهان

(2)یعنی جلفا

متأثّر شده و در این خصوص شرحی مینوشت و سعی مینمود ثابت نماید که این ترتیب مبنی بر ظلم و بی‏انصافی است ولی بهمین قدرها قانع شده‏ و دیگر فکر نمیکرد که شاید لازم باشد دلایلی بروجود این ظلم اقامه نمود و راهی علمی و عملی برای رفع این ظلم پیدا نمود.اوّل کسی که باجرای‏ این امر بزرگ کمر بست و بعقیدهء پیروان آن طریقه کما هو حقّه از عهدهء آن برآمد همانا کارل مارکس آلمانی بود که چهل سال زحمت کشید و کتابی‏ نوشت موسوم به«سرمایه»که برای جماعت سوسیالیستهای دنیا در واقع‏ بهمان مثابه است که کتب منزله برای پیروان ادیان توحید و در نظر آنها همان مقام ومنزلت را دارد که توریة و انجیل در پیش اهل کتاب و امروز از اثرات همان کتاب و از پرتو مساعی همین شخص است که موج سوسیالیسم‏ در اغلب ممالک متمدّنه در جوش و خروش و تخت و تاجهای هزار ساله یا سرنگون شده و یا در شرف سرنگون شدن است.پادشاهان و امپراطورها که خود را دست‏نشاندهء خدا گفته و ملّتها و مملکتها را مال‏ شخصی خود دانسته در اجرای مقاصد و اغراض غیر مشروع خود از ریختن خون هزارها مردم کارکن و بیگناه روگردان نبودند مانند برگهای‏ پوسیدهء زرد شدهء خزانی دستخوش بادوزان ترقّی و بیداری گروه مردم‏ گردیده و امروز در خیلی از ممالک عظیمهء اروپا می‏بینیم که عنان اختیار امور مملکت بدست اشخاصی است که از طبقهء کارگران بیرون آمده‏اند.

گوستاولوبون‏1که یکی از نویسندگان و علمای معروف فرانسه است‏ در کتابی که در خصوص«تحقیق در انقلاب فرانسه»نوشته فصلی در خصوص‏ انواع مختلفهء انقلاب دارد که دارای بعضی نکات دقیقه است.مشار الیه‏ میگوید که انقلاب بر سه نوع است انقلاب سیاسی،انقلاب مذهبی،انقلاب‏ علمی و شرح مفصّلی مینویسد راجع باینکه انقلاب سیاسی عموما بیفایده‏ و یا اقلاّ اگر فواید نسبی هم داشته باشد آن فواید موقّتی و بی‏اساس است‏ و در اینخضوص یعنی در تعمیم این مسئله چنانکه عادت اوست مبالغه نموده‏ و حتی منکر فواید خود انقلاب مشهور فرانسه(1792)نیز میشود و بعقیدهء وی تنها انقلابی که حقیقه دارای نتایج و ثمراتی است و اسم انقلاب‏ برآن شایسته است همانا انقلابات علمی است که دامنهء وسیع پیدا مینماید و از هر شاخش هزارها گل سر میزند چنانکه کشفیّات علمی کوپرنیک‏2 و نیوتن‏3و داروین‏4و امثال آنها هرکدام موجب انقلابی در اوضاع‏ جاریهء دنیا شده و مبدأ آثار بیحدّ و نتایج عظیمهء بیحسابی گردیده است. این عقیدهء لوبون تا اندازه‏ای صحیح و بسیار حّق است و بهمین دلیل است‏ که کارل مارکس را نیز باید یکی از همین پیغمبران علم و دانش دانست که‏ (1) Gustave Le Bon:La Reūvolution francaise

(2) Copernic منجّم لهستانی است که حرکت زمین را مدلّل داشت و پاپ روم‏ عقاید او را بعنوان اینکه با توریة و انجیل مخالف است تکفیر نمود ولی باوجود آن عقاید حقّهء او پیشرفت نموده و امروز تمام دنیا بحقّانیّت آن عقاید اقرار دارند.کوپرنیک‏ در اواخر قرن نهم و اواخر قرن دهم میزیسته است.

(3) Newton عالم و فیلسوف معروف انگلیسی است که در نیمهء دوّم قرن یازدهم‏ و نیمهء اوّل قرن دوازدهم زندگانی مینموده و بواسطهء کشف قانون«انجذاب کونی» و بواسطهء تجزیهء نور مشهور شده است.

(4) Darwin عالم مشهور انگلیسی است که در قرن سیزدهم میزیسته و بواسطهء کشفیّات خود دربارهء نشو و ارتقای انواع و غیره معروف شده است.امروز مجموع‏ عقاید و اصول او را«داروینیسم»مینامند.

با معاصر خود داروین سابق الذّکر در قرن سیزدهم هرکدام از لحاظی‏ دنیا را منقلب ساخته و راه‏نوی آوردند که اثرات آن برهمه‏کس روشن است.

کارل مارکس که تصویر وی در ذیل معروض نظر خوانندگان است‏ در 28 جمادی الآخر 1233 مطابق با سوّمین سال سلطنت فتحعلی شاه در شهر تری‏یر1از شهرهای آلمان واقع در مشرق مملکت لوکزمبورگ و در ساحل‏ رودخانهء موزل از شعبات رودخانهء رن متولّد شده است.پدر وی که‏ مانند تمام خانوادهء او یهودی بود در عدلیّه شهر مزبور وکیل بود و چون چندی پس از تولّد مارکس حکمی از طرف دولت پروس صادر شد که یهودیها یا باید غسل تعمید نموده و مسیحی شوند و مارکس‏ از همان طفولیّت انقلابی بود و بقول معروف«سرش بوی قرمه سبزی‏ میداد»چنانکه در سنّ 24 سالگی روزنامه‏ای انتشار داد موسوم به«روزنامهء رن‏2»که از بس تند میرفت و حرفهای نشنیده میزد پس از یک سال‏ توقیف شد(سنهء 1259).مارکس هم زنش را برداشت و رفت پاریس. در آن تواریخ مملکت فرانسه که پس از انقلاب معروف و سلطنت ناپلیون‏ دوباره بحالت استبدادی برگشته بود کم‏کم بحالت اعتدال افتاده و در نتیجهء شورشی که در سنهء 1245-1246 از طرف ملّت بعمل آمده بود لوئی فیلیپ‏ از دودمان پادشاهان بوربون(اورلئان)بسلطنت رسیده و نسبة آزادی و حریّتی موجود بود و چندان برای آزادیخواهان داخله و خارجه‏گیر و بستی در میان نبود و بهمین مناسبت هم مارکس وقتیکه دید در آلمان‏ آزادی لازم برایش فراهم نیست بپاریس رفت.از جمله کارهائی که‏ مارکس در پاریس نمود تأسیس روزنامهء مشهور«فورورتس‏3»(ترقّی) است که هنوز هم وجود دارد و روزنامهء رسمی فرقهء سوسیال دموکراتهای‏ آلمان است و در برلن منتشر میشود.در این کار چند نفر از مشاهیر دیگر نیز با مارکس همدست و همراه بودند که از آنجمله بود انگلس‏4 آلمانی که او نیز از مؤسسّین سوسیالیسم بشمار میرود و هاینه‏5که از شعرای‏ درجهء اوّل آلمان است.ولی چون روزنامهء مزبور بزودی طرفدار بسیار و رونق و رواج فوق العاده پیدا نمود دولت پروس از دولت‏ فرانسه تقاضا نمود که مارکس را از پاریس نیز تبعید نمایند و مارکس‏ مجبور شد برود به بروسل پایتخت بلژیک و در تأسیس یک«انجمن‏ کارگران»کمک کرد و چندین خطبهء عمومی خواند و مقالاتی در جراید منتشر ساخت و در همان‏وقت بود که رساله‏ای بزبان فرانسه بر ضدّ رسالهء پرودون‏6سوسیالیست و نویسندهء مشهور فرانسه که موسوم به‏ «فلسفهء فقر و فاقه»بود نوشت و آن رساله را«فقر و فاقهء فلسفه»نام‏ داد و این رساله خیلی جلب توجّه علمای علوم اجتماعی و فلسفه را نمود و در حقیقت مارکس از همان‏وقت جوهر فطری خود و طریقه و خطّ سیر عقاید نوظهور خود را ظاهر ساخت.مارکس در همان مدّت‏ اقامت خود در بروسل جزو انجمن اشتراکیّون(کمّونیست)ها شد و ما در این مقاله من بعد کمّونیسم را طریقهء اشتراک و طرفداران آنرا که در فرنگستان کمونیست میگویند اشتراکیّون ترجمه میکنیم.

در آن زمان کارگرانی که برای کار کردن از آلمان بنقاط مختلفهء اروپا مهاجرت مینمودند در هرکجا بودند انجمنها تشکیل داده و این انجمنها در حقیقت مدارسی بود که در آنجا مطالب سوسیالیستی مطرح شده و در آن مباحث صحبتها شده و در رساله‏ها چاپ میشد و در یکی از همین انجمنها بود که مارکس و انگلس سابق الذّکر در سنهء 1264 مقاصد اساسی و اصلی سوسیالیسم را روی کاغذ آورده و باسم«بیاننامه فرقهء اشتراکیّون‏1» منتشر ساختند.لیبکنشت‏2معروف که او نیز شاگرد مارکس بود و خود از سوسیالیستهای نامی آلمان گردید و پسر او در موقع جنگ عمومی‏ اخیر در آلمان مصدر کارهای عمده گردیده و بالأخره پیرار سال مقتول‏ شد3در کتابی که دربارهء مارکس نوشته در خصوص این بیاننامه‏ مینویسد:«در باب این بیاننامه من حرفی نمیزنم.این بیاننامه اساس‏ انقلاب کنونی طبقهء کارگران است و همانطور که کتاب«سرمایهء»مأخذ علمی کارگرهاست این بیاننامه نیز نظامنامه و دستور عملیات آنان میباشد. این بیاننامه کار مارکس و انگلس باهم است وصحبت اینکه چقدرش کار این و چه اندازه‏اش عمل دیگری است بکلّی بیهوده است چه از یک‏ قالب بیرون آمده و مارکس و انگلس یک روح‏اند در دو بدن و همانطور که کار و فکر آنها از هم جداشدنی است و نمیتوان از یکدیگر تمیز داد خود آنها هم در نظر انسانیّت و تا وقتی که در دنیا انسان باقی‏ خواهد بود جدانشدنی و یکی باقی خواهند ماند وانگهی پاداش این‏ کار که این دو نفر نمودند باندازه‏ای بزرگ است که وقتی هم میان دو نفر قسمت شود باز بهرکدام یک حصّهء فوق العاده بزرگی میرسد و اگر مارکس و انگلس جز نوشتن این بیاننمامه اصلا هیچ خدمت دیگری نگرده‏ بودند همین خود کافی بود که نام آنها را جاودانی نماید4».

بیان نامهء مزبور تازه در اوایل ربیع الاوّل 1264 منتشر شده بود که‏ در هفدهم همان ماه کوه آتش‏فشان انقلاب که هیجده سال بود در فرانسه‏ خاموش بود از نودهنهء خود را باز نموده و درنتیجهء آن جمهوری دوّمین‏ بار در مملکت فرانسه اعلان شد و دوباره نسیم آزادی وزیدن گرفت و چون انقلاب فرانسه بسیار نقاط اروپا و از آنجمله بلژیک سرایت نموده‏ و در آنجا نیز آزادیخواهان سربلند نموده و در مقام بعضی اقدامات بر آمدند و مارکس را دولت بلژیک توقیف نموده و از آن خاک تبعیدش نمود و مشار الیه اوّل بپاریس رفته و از آنجا چون شنید که در آلمان نیز سر و صداهائی بلند شده و موقع کار رسیده رفت بآلمان و پس از پنج سال‏ دوباره«روزنامهء رن»را منتشر ساخت و اسم آنرا گذاشت«روزنامهء جدید رن».روزنامهء جدید علنا از آزادیخواهان فرانسه که تازه اسباب‏ شورش را فراهم آورده و سلطنت فرانسه را جمهوری نموده بودند طرفداری میکرد و چون در موقعی که در ذی الحجه همان سال(1264) در پروس اوضاع بهمخورد و دولت تازه‏ای بمیان آمد مارکس در صدر هر شماره از روزنامهء خود بملّت خطاب نموده و مردم را بندادن مالیّات‏ و عدم اطاعت بدولت تحریک مینمود.روزنامه باز توقیف شد و مارکس‏ مجبورا بپاریس بلندن مسافرت نمود و در همانجا ماند تا وقتیکه مرد.

\*\*\* مارکس از سنهء 1268 ببعد که«انجمن اشتراکیوّن»بهمخورد و و اعضای آنرا در آلمان مورد مجازاتهای سخت قرار دادند بکلّی مشغول‏ تحصیلات علمی گشته و مقالات مفصلّهء علمی در روزنامهای عمدهء فرنگستان‏ نوشت و بیشتر وقت خود را در کتابخانها و مجامع علمی و موزه‏ها و غیره‏ بسر میبرد و برای کتاب«سرمایه»که مدّتها بود مشغول آن بود سرمایه‏ جمع مینمود.

در 9 ذی القعده 1279 در لندن اجتماعی(متینگ)برای اظهار شفقّت‏ و همدردی برای لهستان که باز مورد تعرّض و آزار روس و پروس واقع‏ گردیده بود فراهم آمد.در آن مجلس اوّلین بار صحبت از فواید یک انجمن بین‏ المللی کارگران بمیان آمد و سه ماه پس از آن در اجتماع دیگری که باز برای‏ اظهار همراهی و محبّت با لهستان در لندن منعقد گردید و از طرف کارگران‏ ممالک مختلفه نمایندگان بدانجا فرستاده شده بود قرار قطعی در تأسیس چنین انجمن داده شد و در اواخر سال 1280 باز از ممالک‏ مختلفه کارگران نماینده‏ها فرستاده و مارکس را مأمور تهیّه و تدارک تشکیل انجمن مذکور نمودند و پنج ماه بعد در پائیز سنهء 1281 انجمن بین المللی کارگران در مجمع باشکوه و باعظمتی در لندن که یادرگار آن جاودان در خاطر طبقهء کارگران خواهد ماند تشکیل‏ یافت و مارکس در نطقی که در موقع مراسم افتتاح انجمن نمود بخوبی‏ مقاصد این انجمن را بیان کرد و در همان نطق خود این جملهء مشهور را که بعدها سران سوسیالیسم در مواقع مهمّه تکرار نمود و مینمایند با صدای‏ غرّائی باستماع حضار رسانید و روزنامه‏ها و سیمهای تلگراف بگوش دنیای‏ متمدّن رساندند و آن جمله این بود:«مزدوران همهء ممالک باهم متّحد شوید».در این ضمن مارکس شب و روز با پشت کار تمام مشغول‏ تحقیقات و تتعّات علمی بود چنانکه در سال 1284 جلد اوّل کتاب مشهور خود موسوم به«سرمایه»را منتشر ساخت که تنقید سختی بود از اصول‏ جاریهء علم اقتصاد.قدر و قیمت این شاهکار پربها در اوّل امر مدّتی‏ مجهول ماند و فقط تنی چند از هم‏فکران مؤلف ملتفت مقام و اهمیّت آن‏ بودند ولی طولی نکشید که نور و پرتو آن عالمتاب گردیده و همانطور که تألیفات دارولین معاصر مارکس در عالم علوم طبیعی مأخذ و مبنای‏ عمده و اصلی گردید کتاب«سرمایه»نیز برای سوسیالیستها رکن رکین بلکه قاعدهء محکم علوم سیاسی و اجتماعی گردید.جلدهای دیگر این کتاب وقتیکه مارکس‏ وفات نمود هنوز تمام نشده بود ولی بعدها دوست و همکار او انگلس‏ سابق الذّکر تااندازه‏ای که ممکن بود یادداشتها و نوشته‏های مارکس را که‏ برای جلدهای دیگر کتاب خود در مدّت چهل سال تهیّه نموده بود مرتّب نمود و منتشر ساخت.وفات مارکس در شش روز قبل از عید نوروز سنهء 1300 در لندن اتّفاق افتاد.دختر مارکس چند شعر از شکسپیر شاعر مشهور انگلیس بروی سنگ لحد پدر خود کند که ترجمهء تقریبی آن از قرار ذیل میشود:«چنانچه عناصر مختلفه در او مخلوط بود که طبیعت بایستی برخاسته و بعالمیان عرضه دارد که او یک نفر آدم بود». در کاغذی که در موقع وفات مارکس انگلس سابق الذّکر به لیبکنشت‏ نوشته میگوید:«.....بزرگترین کلّه نیمهء دوّم این قرن از فکرکردن‏ باز ایستاد.....و با آنکه من امروز عصر او را در بستر مرگ دیدم‏ که دست مرگ نقش نیستی را بر جبههء او نگاشته بود باوجوداین نمیتوانم‏ قبول نمایم که این کلّهء پرفکر باخیالات بلند خود دیگر کارگران دو روی‏ گرهء ارض را یاری و یاوری نمینماید.ما هرچه هستیم از تصدّق سر او هستیم و جنبشی که در میان طبقهء مزدوران تولید شده بهر درجه‏ای که رسیده از پرتو فعالیّت عملی و نظری اوست و بدون او ما هنوز هم متحیّر و پا در گل سرگردان بودیم».

در انیکه کارل مارکس یک وجود فوق العاده و از مشاهیر مردمان‏ بزرگ تاریخ عالم بود شکّی نیست.هرکس راجع بعقیدهء اجتماعی و سیاسی او هرنظری داشته باشد و هرحکمی در باب امکان اجرا و فایدهء طریقهء او یا بی‏اساسی و واهی بودن و مضرّات آن بنماید در این فقره حرفی نخواهد داشت که وی یکی از پیشوایان بزرگ قسمت عظیمی از نفوس انسانی‏ بوده وخیالات او منشأ آثار عظیمهء تاریخی در دنیا شده و خواهد شد چه بزرگی مرد بعظمت آثار او و تأثیر و نفوذی است که وی در هیئت‏ اجتماعیّه میکند و هم برحسب وسعت دائره این تأثیر است و بهمین لحاظ است که در نظر مورّخین و صاحبنظران حکیم و بیغرض بودا(مؤسّس‏ مذهب بت‏پرستی)و دارولین مؤسّس اساس حلّ و کشف سرّ خلقت و در هم شکنندهء طلسم موهومات هر دو از مردمان بزرگ عالم بودند و هم‏چنین ناپلیون جنگجو و فاتح بزرگ و کارنگی آمریکائی توانگر و صلح‏طلب‏ معروف هر دو بزرگند لهذا درج شرح حال مارکس حکیم پراندیشهء آلمانی‏ که جمع کثیری معتقدند بر انیکه آیندهء دنیا را خیالات او اداره خواهد کرد نباید منشأ هیچگونه تفسیر و تأویل گردد.

\*\*\* بعضی صفات و خصایل است که در بین رجال بزرگ دنیا مشترک‏ است و از آنجمله است مثلا کارکردن زیاد چنانچه لیبکنشت سابق الذّکر در کتاب خود در خصوص مارکس مینویسد:«گفته‏اند که بزرگی و عظمت‏1عبارت از پشت کار و زحمت است و اگر این مسئله بکلّی‏ واقعیّت نداشته باشد لا اقلّ قسمت بزرگی از آن عین واقع است.هیچ‏ کس در این دنیا بزرگ و نامی نشد مگر از پرتو کارکردن فوق العاده... مارکس فوق العاده زیاد کار میکرد و اگر روز برایش فرصت دست نمیداد شب تلافی مینمود.هروقت شب از مجلسی یا انجمنی بخانه برمیگشتیم‏ هرچه‏قدر هم که دیر شده بود باز مارکس منظّما چند ساعت کار میکرد و کم‏کم کار بجائی کشید که تمام شب را کار میکرد و صبح کمی میخوابید. عیالش از این بابت خیلی باو سرزنش مینمود ولی او میخندید و میگفت‏ مزاجش برای این نوع زندگی مستعدّ است....مارکس هر وقت مجالی میافت شروع بکار میکرد و حتّی در موقع گردش هم کتابچهء یادداشتی داشت و مدام هرچه بفکرش میرسید یادداشت میکرد.کارهای‏ مارکس هم هیچوقت«سرسری»نبود.مارکس همیشه با دقّت و شوق‏ و ذوق کار میکرد........پشت‏کار مارکس باندازه‏ای بود که اغلب مرا متحیّر میساخت و براستی مثل این بود که خدا خستگی برای او خلق نکرده بود.فقط وقتی دست از کار میکشید که دیگر تاب‏وتوان برایش باقی نمانده بود.اگر قدر و قیمت اشخاص را هم از روی مقدار کاری که کرده‏اند بخواهیم معیّن نمایئیم چنانکه قیمت‏ اشیاء را از روی کار و زحمتی که برای حصول آن اشیاء لازم بوده است‏ معیّن مینمایند مارکس ولو از همین لحاظ تنها هم باشد در میان اشخاص‏ بزرگ عالم مقام مخصوصی خواهد داشت.حالا ببینیم مردم و اهل‏ دنیا پاداش این‏همه زحمت را چگونه بمارکس ادا نمودند.مارکس فقط برای تألیف کتاب«سرمایه»چهل سال تمام زحمت کشید و آنهم چگونه‏ زحمتی!فقط مارکس قابل تحمّل چنین زحمتی بود و براستی هیچ اغراق‏ نیست اگر بگویم که یک نفر عمله‏ای که خیلی هم مزدش کم است در چهل‏ سال بیشتر مزد گرفت تا مارکس که در پایان این چهل سال یکی از دو بزرگترین کتابهائی را که در آن قرن نوشته شده بود بدنیا ارزانی داشت‏ و مقصود از کتاب دوّم کتاب داروین است».

مارکس فوق العاده ترقّی‏دوست بود و اندک آثار ترقّی چنان او را مشعوف میداشت که مانند بچّه‏ای اظهار مسرّت و خوشحالی مینمود. مشار الیه از لفّاظی و جمله‏های غزای بیمعنی فوق العاده روگردان‏ و متنفّر بود و کلمهء«فرازور»2که در زبان فرانسه بمعنی لفّاظ و سختی‏ پرداز است در دهن او حکم دشنام سختی را داشت و مخصوصا خیلی سعی‏ داشت که هرچه میگوید و مینویسد بالتّمام موافق با قواعد صرفی و نحوی‏ باشد و در انتخاب اصطلاحات و کلمات منتهای دقّت را داشت و در اینخصوص‏ گاهی حتّی کار را بافراط میکشاند چنانکه دوست و شاگرد او لیبکنشت سابق‏ الذّکر مینویسد که من چون اهل ایالات دیگری از ایالات آلمان بودم و اصطلاحات و ترکیبات و استعمالات لسانی مخصوص داشتم مارکس خیلی‏ سربسر من میگذاشت تااینکه آخر در نوشته‏های گوته نویسنده و شاعر مشهور آلمانی شاهد بر صحّت استعمالات لسانی خود آوردم و خاطر مارکس را راحت نمودم.

قدیمترین روابط سیاسی‏ بین ایران و آلمان

مقدمّة باید دانست که مقصود از روابط سیاسی که موضوع این مقاله‏ است روابطی است که در بین مؤسسّ سلسلهء پادشاهان صفوی شاه اسمعیل‏ اوّل(906-930)و جانشین او شاه طهماسب اوّل(930-984)از یکطرف و امپراطور آلمان‏1کارل پنجم مشهور2(925-965)از طرف دیگر در چهار قرن پیش از این در میان بوده است و اگر چه کارل پنجم که قبل از امپراطور شدن پادشاه اسپانی بود و پس از امپراطور آلمان شدن هم چندان روابط مستمرّی با آلمان و امرای تقریبا مستقلّ آن سرزمین نداشت ولی از آنجائیکه رسما امپراطور آلمان خوانده‏ میشد و پادشاهان و امرا او را بدین سمت میشناختند میتوان روابطی را که او با شاه اسمعیل صفوی و بعد از وفات شاه اسمعیل با جانشین او شاه طهماسب داشته روابط مزبوره را روابط بین آلمان و ایران نام داد.

در کتاب موسوم به«مراسلات کارل پنجم»3که مجموعهء نامه‏هائی است‏ که بین کارل پنجم و اشخاص دیگر که اغلب پادشاهان و امرا بوده‏اند ردّ و بدل شده نامه‏ای دیده میشود که شاه اسمعیل اوّل بامپراطور آلمان‏ نوشته است.این نامه شاید قدیمترین سند تاریخی است که از طرف یک‏ پادشاه ایرانی صادر شده و عین آن‏هم محفوظ مانده است و اگر فقط از همین لحاظ قدم هم باشد دارای کمال اهمیّت است.

نامهء مذکور شش سال قبل از وفات شاه اسمعیل نوشته شده است‏ یعنی در سنهء 924.شاه اسمعیل که مؤسّس سلسلهء باعظمت صفویان بود باوجود جوانی در همان آغاز امر در اندک مدّتی اغلب منازعان خود را برطرف ساخته و براغلب ولایات ایران که در نتیجهء تسلّط مغول از یکدیگر جدا و مجزّی شده بودند دست یافته و حتّی در سنهء 914 بغداد را نیز تصرّف نموده بود.سلاطین عثمانی که مقارن همان احوال کسب اقتدار فوق العاده نموده و دامنهء تصرّفات خود را تا قلب اروپا وسعت داده بودند از اقتداری که پادشاه اسمعیل در ظرف مدّت قلیلی حاصل نموده بود ناخشنود بوده و مایل نبودند که در مشرق خاک خود رقیب توانا و باقوتی داشته‏ (1)مقصود امپراطور ممالکی است که در آن تاریخ مشهور به«شاهنشاهی مقدّس‏ روم ژرمانی»- Saint Empire Romani Germanique- -بود.

(2)کارل پنجم همان است که فرانسها شارلگن (Charles-quint) میگویند.

(3) K.Lanz:Correspondenz Kaiser Karl V.